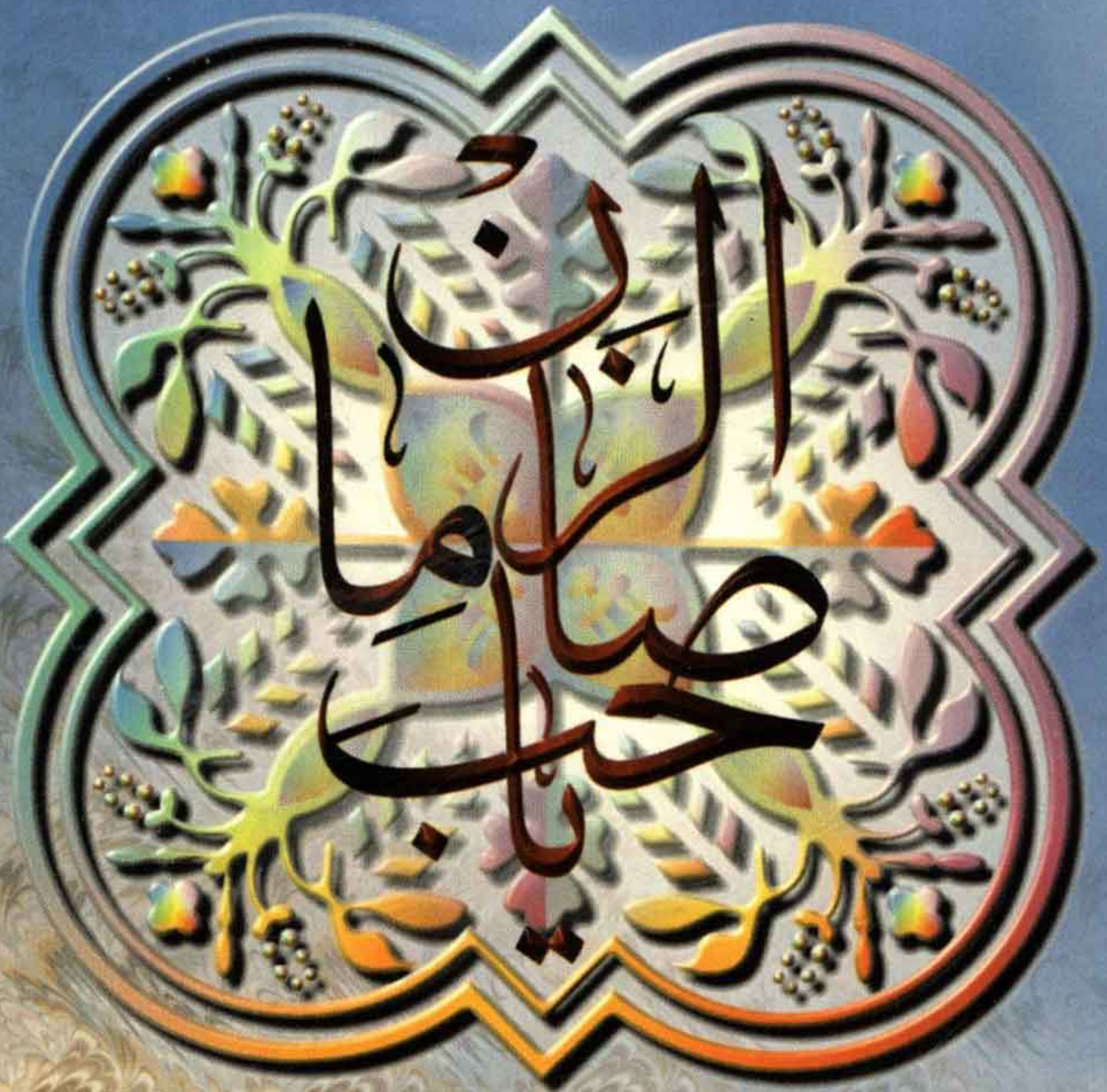


تشریف

حاج علی بغدادی



سلسلہ تشریفات خدمت حضرت بقیتہ اللہ ارواحنا فداہ



سلسه تشرفات

خدمت حضرت بقية الله عليه السلام

(۱)

تشرّف

حاج علی بغدادی

نوشته:

سید جعفر رفیعی

نام کتاب: تشرّف حاج علی بغدادی

مؤلف: سیّد جعفر رفیعی

ناشر: نشر یاران قائم علیّه

تیراژ: ۵۰۰۰

تاریخ انتشار: ۱۳۷۷

چاپ: **نخستین**

مرکز پخش: ۰۹۱۱۲۲۳۶۵۶۶

قم - خیابان صفائیه - پاساژ طلا - طبقه دوّم -

نشر بطحاء تلفن: ۷۳۳۹۰۰

۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
سَيِّدِ الْإِمَامِ الْمُبِينِ
الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ

(عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ)

تقدیم ...

بہ دوستان و

ارادتمندان حضرت

بقیۃ اللہ ارواحنا

فدائہ کہ من

خاک پای آنام۔

﴿ مقدمه ﴾

یکی از عوامل مهم که سبب توجه و یاد حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) می شود و همچنین سبب رشد فضائل و پرورش کمالات انسانی در جامعه می گردد، آشنائی با افراد صالحی است که به شرف ملاقات و دیدار با آن حضرت نائل شده اند.

تأثیر و نقش آفرینی حکایات این «افراد پاک» در تربیت مردم و لزوم پیروی مردم از راه و روش آنان، چنان واضح است که بزرگان و اساتید اخلاق بر آن تأکید فراوان دارند.

لذا این افراد در جامعه همواره به عنوان یک نمونه و الگو برای تشنه‌لبان حقیقت، مطرح هستند و مردم با مطالعه سرگذشت آنان به الگوی خویش دست می‌یابند و می‌کوشند زندگی خویش را بر مبنای زندگی آنان سامان دهند. بدین جهت بعضی از دوستان که متوجه این حقیقت بودند از این حقیر طلب نمودند که بعضی از تشریفات و ملاقاتهای افراد سعادت‌مند به طور جداگانه نوشته شود و در دسترس شیعیان آن حضرت قرار گیرد این حقیر درخواست آنان را اجابت نموده و تصمیم گرفتم ملاقاتهایی که جنبه آموزشی و رشد و تعالی در جامعه داشته باشد، نقل کنم. و همچنین عبارات و جملاتی که به قلم قدیم نوشته شده و برای خوانندگان درک بعضی از مطالب مشکل و بلکه نامفهوم می‌باشد، تغییر دهم و به قلم روز و ساده بنویسم.

برای ابتدای کار و به پیشنهاد بعضی از بزرگان، تشریف یک انسان برجسته و با لیاقت که مورد عنایت محبوب و معشوق خویش و کعبه آمال خود، حضرت بقیة الله (ارواح‌فداء) قرار گرفته، یعنی حاج علی بغدادی رحمته الله شروع کردیم که تشریف و ملاقات او

حقیقتاً از حوادث شگفت‌انگیز و آموزنده نیز هست، که جناب محدث نوری رحمته الله به آن تصریح می‌کند و می‌نویسد: اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت یقینی و صحیح که در آن فوائد زیادی است، هر آینه کافی بود.

به امید اینکه این نوشته مورد توجه و قبول دوستان حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) که من خاک پای آنانم، قرار گیرد و از آن بهره کافی برده و به یاد امام، عزیزشان درآیند و زمینه ظهور عالم تاب آن حضرت را با اصلاح نفس خود و جامعه خود فراهم سازند.
 آمین رب العالمین.

قم - سید جعفر رفیعی

﴿ حاج علی بغدادی ﴾

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

مرحوم حاج میرزا حسین

نوری رحمته در معرفتی حاج علی

بغدادی رحمته می نویسد:

حاج علی مذکور پسر حاج قاسم کراچی

بغدادی است و او از تجار و عامی است. از هر کس

از علما و سادات عظام کاظمین و بغداد که از حال او

جو یا شدم، مدح کردند او را به خیر و صلاح و

صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصر خود.

در مشاهده و مکالمه با او آثار این اوصاف را در او مشاهده نمودم و پیوسته در اثنای کلام تأسّف می خورد از شناختن آن جناب (حضرت بقیّة اللّٰه (ارواحنا فداه)) به نحوی که معلوم بود آثار صدق و اخلاص و محبّت در او «هنیئاً له».

مرحوم علامه نوری که خود حاج علی بغدادی را از نزدیک دیده و حکایت او را از زبانش شنیده چنین می نویسد:

در ماه رجب سال گذشته که مشغول تألیف کتاب «جنّة المأوی» بودم عازم نجف اشرف شدم برای زیارت مبعث، سپس به کاظمین مشرف شدم و پس از تشرّف و زیارت به خدمت جناب عالم عامل و سیّد فاضل، آقا سیّد حسین کاظمینی علیه السلام که در بغداد ساکن بود رفتم و از ایشان تقاضا کردم جناب حاج علی بغدادی را دعوت کند تا ملاقاتش با حضرت بقیّة اللّٰه (ارواحنا فداه) نقل کند، ایشان قبول نمود. و حاج علی بغدادی را دعوت نمود که با

مشاهده او آثار صدق و صلاح از سیمایش به قدری
هویدا بود که تمام حاضران در آن مجلس با تمام
دقتی که در امور دینی و دنیوی دانستند یقین و قطع
به صحت واقعه پیدا کردند.

و مرحوم حاج شیخ عباس
قمی رحمته الله در کتاب مقدس مفاتیح
الجنان می نویسد:

از چیزهایی که مناسب است نقل شود حکایت
سعید صالح صفی متقی حاج علی بغدادی رحمته الله
است که شیخ ما در جنة المأوی و نجم الثاقب نقل
فرموده که اگر نبود در این کتاب شریف مگر این
حکایت متقی اند صحیحه، که در آن فوائد بسیار
است و در این نزدیکیها واقع شده، هر آینه کافی
بود. (۱)

﴿ تشرّف اوّل ﴾

حاج علی بغدادی نقل کرده که هشتاد تومان سهم امام علیه السلام به گردنم بود و لذا به نجف اشرف رفتم و بیست تومان از آن پول را به جناب «شیخ مرتضی» اعلی الله مقامه دادم و بیست تومان دیگر را به جناب «شیخ محمد حسن مجتهد کاظمینی» و بیست تومان به جناب «شیخ محمد حسن شروقی» دادم و تنها بیست تومان دیگر به گردنم باقی بود، که قصد داشتم وقتی به بغداد برگشتم به «شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس» بدهم و مایل بودم که وقتی

به بغداد رسیدم، در ادای آن عجله کنم.

در روز پنجشنبه‌ای بود که به کاظمین به زیارت حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی (سلام الله علیهما) رفتم و خدمت جناب «شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس» رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و بقیه را وعده کردم که بعد از فروش اجناس به تدریج هنگامی که به من حواله کردند، بدهم.

و بعد همان روز پنجشنبه عصر به قصد بغداد حرکت کردم ولی جناب شیخ خواهش کرد که بمانم عذر خواستم و گفتم باید مزد کارگران کارخانه شعربافی را بدهم، چون رسم چنین بود که مزد تمام هفته را در شب جمعه می‌دادم.

لذا به طرف بغداد حرکت کردم، وقتی یک سوم راه را رفتم سید جلیلی را دیدم، که از طرف بغداد رو به من می‌آید وقتی نزدیک شد به من سلام کرد و دستهای خود را دراز کرد که با من مصافحه و معانقه کند و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و با هم با کمال محبت معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم.

بر سر مبارکش عمامه سبز روشنی بود و روی صورتش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاده و فرمود: « حاج علی خیر است کجا می روی؟ »

گفتم: کاظمین علیه السلام بودم زیارت کردم و به بغداد برمی گردم.

فرمود: « امشب شب جمعه است، بیا به کاظمین برگردیم. »

گفتم: آقای من! نمی توانم و امکانات ندارم.
فرمود: « داری! برگرد تا نزد جدم امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهم، که تو از دوستان و موالیان ما هستی و شیخ هم شهادت می دهد، ما دو شاهد می شویم، و خدای تعالی هم فرموده: دو شاهد بیاورید.

این مطلب اشاره ای بود، به آنچه من در دل نیت کرده بودم، که وقتی جناب شیخ را دیدم، از او تقاضا کنم که چیزی بنویسد و در آن شهادت دهد، که من از موالیان اهل بیت عصمت و طهارتم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: شما این مطلب را از کجا می دانید و

چطور شهادت می دهید؟!

فرمود: «کسی که حق او را به او می رسانند،

چگونه رساننده را نمی شناسد»؟

گفتم: چه حقی؟

فرمود: «آنچه به وکلای من رساندی!»

گفتم: وکلای شما کیست؟

فرمود: «شیخ محمد حسن»!

گفتم: او وکیل شما است؟!

فرمود: «وکیل من است».

اینجا در خاطر من خطور کرد، که این سید جلیل

که مرا به اسم صدا زد با آنکه مرا نمی شناخت

کیست؟

به خودم جواب دادم، شاید او مرا می شناسد و

من او را فراموش کرده‌ام!

باز با خودم گفتم: حتماً این سید از سهم

سادات از من چیزی می خواهد و خوش داشتم از

سهم امام علیه السلام به او چیزی بدهم.

لذا به او گفتم: از حق شما پولی نزد من بود که

به آقای شیخ محمد حسن مراجعه کردم و باید با

اجازه او چیزی به دیگران بدهم.

او به روی من تبسمی کرد و فرمود: «بله بعضی از حقوق ما را به وکلای ما در نجف رساندی.»
گفتم: آنچه را داده‌ام قبول است؟
فرمود: «بله.»

من با خودم گفتم: این سید کیست که علماء اعلام را وکیل خود می‌داند و مقداری تعجب کردم!
و با خود گفتم: البتّه علماء وکلایند در گرفتن سهم سادات.

سپس به من فرمود: «برگرد با هم برویم جدّم را زیارت کن.»

من برگشتم او دست چپ مرا در دست راست خود نگه داشته بود و با هم قدم‌زنان به طرف کاظمین می‌رفتیم.

در طرف راست ما نهر آب صاف سفیدی جاری بود و درختان مرگبات لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره همه با میوه، در یک وقت که موسم آنها نبود بر سر ما سایه افکنده بود.

گفتم: این نهر و این درختها چیست؟
فرمود: «هرکس از موالیان و دوستان ما باشد و جدّم را زیارت کند اینها با او هست.»

گفتم: سؤالی دارم؟

فرمود: «بپرس».

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مدرس بود. روزی نزد او رفتم شنیدم می گفت: کسی که در تمام عمر خود روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت مشغول باشد و چهل حج و چهل عمره بجا آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از دوستان و موالیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد! برای او فائده‌ای ندارد!

فرمود: «آری واللّه برای او چیزی نیست».

سپس از احوال یکی از خویشاوندان خود سؤال کردم و گفتم: آیا او از موالیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هست؟

فرمود: «بله او و هر کس متعلق به تو است از موالیان خواهد بود».

گفتم: ای آقای من سؤالی دارم؟

فرمود: «بپرس»؟

گفتم: روضه خوانهای امام حسین علیه السلام می خوانند: که سلیمان اعمش از شخصی سؤال کرد، که زیارت سیدالشهداء علیه السلام چگونه است او در

جواب گفت: بدعت است، شب آن شخص در خواب دید، که هودجی در میان زمین و آسمان است، سؤال کرد که در میان این هودج کیست؟ گفتند: حضرت فاطمه زهراء و خدیجه کبری علیهما السلام هستند.

گفت: کجا می روند؟

گفتند: چون امشب شب جمعه است، به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و دید رقعه‌هایی را از هودج می ریزند که در آنها نوشته شده:

«امان من النار لزوار الحسين عليه السلام في ليلة الجمعة امان من

النار يوم القيامة».

(امان نامه‌ای است از آتش برای زوار

سیدالشهداء عليه السلام در شب جمعه و امان از آتش روز

قیامت) آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «بله راست است و مطلب تمام است».

گفتم: ای آقای من صحیح است که می گویند:

کسی که امام حسین عليه السلام را در شب جمعه زیارت

کند، برای او امان است؟

فرمود: «آری واللّه». و اشک از چشمان مبارکش

جاری شد و گریه کرد.

گفتم: ای آقای من سؤالی دارم؟

فرمود: «بپرس».

گفتم: در سال (۱۲۶۹) هزار و دویست و

شصت و نه به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا

علیه السلام رفتم در قریه درّود (نیشابور) عربی از عربهای

شروقیه، که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف

اشرف اند را ملاقات کردم و او را مهمان نمودم از او

پرسیدم: ولایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

چگونه است؟

گفت: بهشت است، تا امروز پانزده روز است که

من از مال مولایم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

می خورم نکیرین چه حق دارند در قبر نزد من بیایند

و حال آنکه گوشت و خون من از طعام آن حضرت

روئیده شده آیا صحیح است آیا علی بن موسی

الرضا علیه السلام می آید و او را از دست منکر و نکیر نجات

می دهد؟

فرمود: «آری واللّه جدّ من ضامن است».

گفتم: آقای من سؤال کوچکی دارم؟

فرمود: «بپرس».

گفتم: زیارت من از حضرت رضا علیه السلام قبول

است؟

فرمود: «انشاء الله قبول است».

گفتم: آقای من سؤالی دارم.

فرمود: «پرس».

گفتم: زیارت حاج احمد بزاز باشی قبول است،

یا نه؟ (او با من در راه مشهد رفیق و شریک در

مخارج بود)؟

فرمود: «زیارت عبد صالح قبول است».

گفتم: سؤالی دارم؟

فرمود: «پرس».

گفتم: فلان کس اهل بغداد که همسفر ما بود

زیارتش قبول است؟

جوابی ندادند.

گفتم: آقای من این کلمه را شنیدید؟ یا نه!

زیارتش قبول است؟

باز هم جوابی ندادند. (این شخص با چند نفر

دیگر از پولدارهای بغداد بود و دائماً در راه به لهُو و

لعب مشغول بود و مادرش را هم کشته بود).

در این موقع به جایی رسیدیم، که جاده پهن

بود و دو طرفش باغات بود و شهر کاظمین در مقابل

قرار گرفته بود و قسمتی از آن جاّده متعلق به بعضی از ایتام سادات بود، که حکومت به زور از آنها گرفته بود و به جاّده اضافه نموده بود و معمولاً اهل تقوی که از آن اطلاع داشتند، از آن راه عبور نمی کردند ولی دیدم آن آقا از روی آن قسمت از زمین عبور می کند! گفتم: ای آقای من! این زمین مال بعضی از ایتام سادات است تصرّف در آن جائز نیست!

فرمود: «این مکان مال جدّ ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریّه او و اولاد ما است برای موالیان ما تصرّف در آن حلال است».

در نزدیکی همین محل باغی بود که متعلق به حاج میرزا هادی است او از متمولین معروف ایران بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: آقای من می گویند: زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است این راست است یا نه؟

فرمود: «چه کار به این کارها داری!»
در این وقت رسیدیم به جوی آبی، که از شط دجله برای مزارع کشیده اند و از میان جاّده می گذرد و بعد از آن دو راهی می شود، که هر دو راه به

کاظمین می‌رود، یکی از این دو راه اسمش راه سلطانی است و راه دیگر به اسم راه سادات معروف است، من به آقا عرض کردم بیا از این راه برویم (یعنی راه سلطانی).

فرمود: «نه از راه خودمان می‌رویم».

از آنجا چند قدمی برداشتیم، خودم را در صحن مقدّس کاظمین کنار کفشداری دیدم، هیچ کوچه و بازاری را ندیدم، داخل ایوان شدیم و از طرف «باب المراد» که طرف شرقی حرم است و پائین پای مقدّس است، وارد شدیم و آقا به در رواق معطل نشد و اذن دخول نخواند و وارد حرم شد و ایستاد و فرمود: «زیارت بکن».

گفتم: من سواد ندارم.

فرمود: «برای تو زیارت بخوانم».

گفتم: بلی.

فرمود: «عَادْخُلْ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ

عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، و بِالْآخِرَةِ بَرِيكٌ يَكُ مِنْ أَزْوَاجِ السَّلَامِ

كَرْدَ تَا رَسِيدَ بَه حَضْرَتِ عَسْكَرِي عَظِيمِ و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِي».

بعد از آن به من فرمود: «امام زمانت را

می شناسی؟

گفتم: چطور نمی شناسم.

فرمود: «به او سلام کن».

گفتم: «السّلام علیک یا حجّة الله یا صاحب الزّمان یابن

الحسن».

آقا تبسمی کرد و فرمود: «علیک السّلام و رحمة الله و

برکاته».

پس داخل حرم شدیم و خود را به ضریح

مقدّس چسبانیدیم و ضریح را بوسیدیم به من فرمود:

«زیارت بخوان».

گفتم: سواد ندارم.

فرمود: «من برای تو زیارت بخوانم»؟

گفتم: بله.

فرمود: «کدام زیارت را برای تو بخوانم»؟

گفتم: هر زیارتی که افضل است.

فرمود: «زیارت امین الله افضل است»، سپس

مشغول زیارت امین الله شد و آن زیارت را به این

نحوه خواند:

«السّلام علیکما یا امینی الله فی ارضه و حجّتیبه علی عباده

اشهد انکما جاهدتما فی الله حقّ جهاده و عملتما بکتابه و اتبعتما

سنن نبیه (صلی الله علیه و آله) حتی دعاکما الله الی جواره فقبضکما الیه باختیاره و الزم اعدانکما الحجّة مع ما لکما من الحجج السالفة علی جمیع خلقه..... تا آخر زیارت.

در اینجا چراغهای حرم را روشن کردند، یعنی شمعها روشن شد ولی دیدم حرم روشنی دیگری هم دارد، نوری مانند نور آفتاب در حرم می درخشد و شمعها مثل چراغی بودند که در آفتاب روشن باشد و آنچنان مرا غفلت گرفته بود که به هیچ وجه ملتفت این همه از آیات و نشانه‌ها نمی شدم.

وقتی زیارت‌مان تمام شد، از طرف پائین پا به طرف پشت سر یعنی به طرف شرقی حرم مطهر آمدیم، آقا به من فرمودند: آیا مایلی زیارت جدّم حسین بن علی علیه السلام را بکنی؟

گفتم: بله شب جمعه است زیارت می‌کنم. آقا برایم زیارت وارث را خواندند، در این وقت مؤذن از اذان مغرب فارغ شد به من فرمودند: «به جماعت ملحق شو و نماز بخوان».

ما با هم به مسجدی که پشت سر قبر مقدّس است رفتیم آنجا نماز جماعت اقامه شده بود، خود ایشان فرادی در طرف راست محاذی امام جماعت

مشغول نماز شد و من در صف اوّل ایستادم و نماز خواندم، وقتی نمازم تمام شد، نگاه کردم دیدم او نیست با عجله از مسجد بیرون آمدم و در میان حرم گشتم، او را ندیدم، البتّه قصد داشتم او را پیدا کنم و چند قرآنی به او بدهم و شب او را مهمان کنم و از او نگهداری نمایم.

ناگهان از خواب غفلت بیدار شدم، با خودم گفتم: این سیّد که بود؟ این همه معجزات و کرامات!، که در محضر او انجام شد، من امر او را اطاعت کردم! و از میان راه برگشتم! و حال آنکه به هیچ قیمتی بر نمی گشتم! و اسم مرا می دانست! با آنکه او را ندیده بودم! و جریان شهادت او و اطلاع از خطورات دل من! و دیدن درختها! و آب جاری در غیر فصل! و جواب سلام من! وقتی به امام زمان علیه السلام سلام عرض کردم! و غیره...!!

بالاخره به کفشداری آمدم و پرسیدم: آقائی که با من مشرف شد کجا رفت؟

گفتند: بیرون رفت، ضمناً کفشداری پرسید این سید رفیق تو بود؟

گفتم: بله. خلاصه او را پیدا نکردم، به منزل

میزبانم رفتم و شب را صبح کردم و صبح زود خدمت آقای شیخ محمد حسن رفتم و جریان را نقل کردم او دست به دهان خود گذاشت و به من به این وسیله فهماند، که این قصّه را به کسی اظهار نکنم و فرمود: خدا تو را موفق فرماید.

﴿ تَشْرَفِ دَوْم ﴾

حاج علی بغدادی رحمۃ اللہ علیہ

می گوید:

من قضیّہ را (یعنی ملاقاتم

خدمت حضرت بقیّۃ اللہ (عجل اللہ تعالیٰ

فرجه الشریف) را به کسی نمی گفتم:

تا آنکه یک ماه از این جریان گذشت، یک روز

در حرم مطہر کاظمین سید جلیلی را دیدم، نزد من

آمد و پرسید: چه دیده‌ای؟

گفتم: چیزی ندیدم. او باز اعاده کرد، من هم باز

گفتم: چیزی ندیده‌ام و به شدّت آن را انکار کردم؟
 ناگهان او از نظرم غائب شد و دیگر او را ندیدم. (۱)

ظاهراً این برخورد و ملاقات

باعث شد تا حاج علی بغدادی رحمۃ اللہ علیہ

قضیّه تشرّف خود خدمت آن

حضرت را برای مردم تعریف کند.

﴿ تَشْرِفِ سَوْم ﴾

حاج علی بغدادی رحمته الله می گوید: در سفر مشهد مقدس که ذکر شد در هفت یا هشت منزل مانده به مشهد، یکی از همراهان ما فوت شد.

در محلی که او فوت شده بود یک چاروادار دیدیم و از او خواستیم جنازه را به مشهد ببرد ولی او چهارده تومان خواست و ما در میان خود هفت تومان جمع کردیم و از او خواستیم به همین مبلغ

جنازه را ببرد ولی او راضی نشد.

یکی از همراهان الاغی داشت، جنازه را بر آن گذاشت و گفت: به هر نحو باشد جنازه را می برم.

ما نیز همراه او به راه افتادیم ولی آن مؤمن که جنازه را برداشته بود در رنج و تعب بود.

اندکی که رفتیم سواری از طرف مشهد مقدّس پیدا شد، هنگامی که به ما رسید از جنازه پرسید، ما آنچه که گذشته بود برایش ذکر کردیم.

گفت: من با این مبلغ می برم.

قبول کردیم، او اسبش نیکو بود و بر آن پالان خوبی بود جنازه را بر آن گذاشت و محکم بست، خواستیم آن مبلغ را به او بدهیم، گفت: در مشهد مقدّس می گیرم و رفت، به او گفتیم: دفن نشود تا ما برسیم.

ما دیگر او را ندیدیم تا اینکه هفته دیگر روز پنجشنبه که وارد مشهد مقدّس شدیم، تا داخل صحن مقدّس شدیم دیدیم آن میّت را غسل داده و کفن کرده اند و در ایوان مطهر گذاشته اند و تمام لباسهایش بالای سرش است و کسی آنجا نیست.

هنگامی که تحقیق کردیم معلوم شد در همان روز که جنازه را به او دادیم، وارد مشهد مقدّس شده است و دیگر از او خبری نشد.

﴿ سلیمان اعمش ﴾

9

﴿ زیارت کربلا ﴾

چون حاج علی بغدادی رحمته الله در
 تشرّفش خدمت حضرت بقیّة الله
 (ارواحنا فداه) از قضیّه سلیمان اعمش
رحمته الله سؤال کرده است و آن حضرت
 فرمودند: صحیح است. مناسب
 می باشد که حکایت سلیمان اعمش
رحمته الله را در اینجا ذکر کنیم.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار می نویسد که سلیمان اعمش گفت: در زمانی که در کوفه منزل داشتم، با یکی از همسایگان بسیار مانوس بودم و مجالست می نمودم، شب جمعه ای نزد او رفتم و گفتم: چه می گوئی در خصوص زیارت قبر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام؟

تا این سخن را گفتم، گفت: زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی در آتش است.

تا این جواب را از او شنیدم در حالی که غیظ و غضب مرا گرفته بود، برخاستم و از نزدش بیرون رفتم و با خود گفتم: هنگام سحر نزد او می روم و از فضائل حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام برایش بازگو می کنم اگر قبول کرد در رفاقت با او می مانم و اگر قبول نکرد و بر عناد خود افزود او را می کشم.

نیمه شب رفتم به طرف منزلش و دق الباب کردم و او را به اسم خواندم.

همسرش عقب در آمد و گفت: شوهر من به قصد زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بیرون رفته است.

من هم به قصد زیارت آن حضرت به طرف
مرقد شریف حرکت کردم تا به قبر مطهر رسیدم
دیدم آن مرد سر به سجده گذاشته و خداوند را
می خواند و با اشک گریه از خداوند طلب توبه و
آمرزش می نماید.

من صبر کردم تا اینکه مدتی گذشت و سر از
سجده برداشت و مرا دید، به او گفتم:

تو که به من می گفتی زیارت حضرت ابا عبدالله
الحسین علیه السلام بدعت است و هر بدعتی ضلالت و
گمراهی است و هر ضلالتی در آتش است؟! و حال
امروز می بینم خودت به زیارت این قبر شریف
مشرف شده ای!

گفت: ای سلیمان! مرا ملامت مکن، زیرا که من
به امامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قائل
نبودم و اعتقاد نداشتم لکن در شب گذشته خواب
هولناکی دیدم که مرا به ترس و رعب انداخت.

گفتم: مگر چه در خواب دیده ای؟

گفت: در خواب مردی جلیل القدر را دیدم
میان بالا که نه بسیار بلند قامت بود و نه بسیار کوتاه و
به قدری عظمت و جلالت و مهابت و حسن و

جمال و کمال داشت که قدرت ندارم او را وصف کنم، جماعت بسیاری اطراف او را گرفته بودند و به سرعت می رفتند و در پیشاپیش آنها سواری بود که تاجی بر سر داشت که می درخشید و روشنائی می داد. من از بعضی از آن افراد سؤال کردم این بزرگوار که آن همه جمعیت دور او را گرفته اند کیست؟

گفت: آن حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است.

گفتم: آن سوار که پیشاپیش می رود کیست؟
گفت: آن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصی آن بزرگوار است.
پس از آن چشمم به شتری که بر روی آن هودجی از نور بود افتاد و دو خانم بزرگوار که با نهایت عظمت و جلالت در آن نشسته بودند و آن شتر و هودج مابین زمین و آسمان بود.

پرسیدم: این زنان کیستند؟

گفت: حضرت خدیجه کبری و فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) می باشند.

پس از آن جوان سواره ای را دیدم که مانند ماه

منیر بود، پرسیدم این جوان کیست؟

گفت: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است.

گفتم: ایشان با این جماعت به کجا می روند؟

گفت: به زیارت حضرت سید الشهداء ابا

عبدالله الحسین علیه السلام می روند. من به طرف هودج

رفتم، دیدم ورقه‌هایی که به روی آن نوشته شده بود

از آن هودج از آسمان می ریزد.

گفتم: این ورقه‌ها چیست؟

گفت: این ورقه‌ها، رقعتهای برات و نجات از

آتش جهنم است برای زائرین قبر مطهر حضرت

ابا عبدالله الحسین علیه السلام در شب جمعه.

(امان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیلۃ الجمعة امان من النار

یوم القيامة).

در این هنگام من از او التماس کردم که یکی از

این ورقه‌ها را برای من بگیر.

گفت: تو که می‌گوئی زیارت حضرت امام

حسین علیه السلام بدعت است، تا از این عقیده برنگردی و

توبه نکنی و به آن حضرت اعتقاد پیدا نکنی از این

رقعه‌ها به تو داده نمی‌شود.

من در حالی که خائف و هولناک بودم از خواب

بیدار شدم و برخاستم و متوجه زیارت آن حضرت
گردیدم و ای سلیمان! بدان که من از اعتقاد خود
برگشتم و توبه نمودم و به خداوند قسم تا روح در
بدنم می باشد از قبر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
مفارقت نمی کنم.

﴿ منجی بشر ﴾

دیگر رسیده بر لبم ای شاه جان بیا
 ای حجّت یگانه امام زمان بیا
 در انتظار روی تو ای منجی بشر
 شد دیده‌ام سپید شه انس و جان بیا
 بهر نجات خلق زگرداب رنج و غم
 ای جانشین خاتم پیغمبران بیا
 از هر طرف چون ناوک پیکان فزون بود
 بر قلب دوستان تو زخم زبان بیا
 دیگر بس است این همه رنج و فراق ما
 ای ناخدای کشتی گم گشته گان بیا

دانی خودت که پهلوی زهرا علیها السلام شکسته شد
از بهر انتقام نما رخ عیان بیا
ما روز و شب برای حسین علیه السلام گریه می‌کنیم
ای یادگار خسرو لب تشنه‌گان بیا
بر روی گنبد شه دین سرخ پرچم‌یست
آن را بدست گیر و سوی دوستان بیا

﴿ استغاثه به امام زمان علیه السلام ﴾

سید علی خان (ره) در کتاب کلم طیب فرموده هر جا که باشی دو رکعت نماز زیر آسمان رو به قبله بخوان و بعد از نماز بایست و این زیارت را بخوان ، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) می فرماید: بهتر آن است که در رکعت اول نماز این استغاثه بعد از سوره حمد، سوره «أنا فتحنا لك» و در رکعت دوم سوره «إذا جاء نصر الله» خوانده شود.

سَلَامٌ لِلَّهِ الْكَامِلِ التَّامِّ الشَّامِلِ
الْعَامِّ وَ صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ بَرَكَاتُهُ

الْقَائِمَةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي
 أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ وَخَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ
 عِبَادِهِ وَسُلَالَةِ النَّبُوَّةِ وَبَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ
 وَالصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَمُظْهِرِ
 الْإِيمَانِ وَمُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَ
 مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَنَاشِرِ الْعَدْلِ فِي
 الطُّولِ وَالْعَرْضِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ
 الْمَهْدِيِّ الْأِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِيِّ وَابْنِ
 الْأَيْمَةِ الطُّاهِرِينَ الْوَصِيِّ بْنِ
 الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ
 ابْنِ الْأَيْمَةِ الْهَدَاةِ الْمَعْصُومِينَ السَّلَامِ
 عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ
 السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ
 الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا

مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا بِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا بِنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ
 الْأَئِمَّةِ الْحُجَّجِ الْمُعْصُومِينَ وَالْإِمَامِ
 عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ
 فِعْلًا وَأَنْتَ الَّذِي تَمْلَأُ الْأَرْضَ
 قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ
 جَوْرًا فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكَ وَسَهَّلَ
 مَخْرَجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَّرَ
 أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ وَأَنْجَزَ لَكَ مَا

وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَ نُرِيدُ
 أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي
 الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
 الْوَارِثِينَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ
 الزَّمَانِ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي كَذَا

وَ كَذَا (و به جای کذا و کذا حاجات خود را ذکر

کن) فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ
 إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ
 شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَامًا مَحْمُودًا فَبِحَقِّ
 مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ
 لِسِرِّهِ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجُحِ
 طَلِبَتِي وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ
 كُرْبَتِي.

﴿ ترجمه زیارت ﴾

سلام کامل و تمام خدای متعال، سلامی عام و شامل (مراتب کمال) و رحمتی پیوسته و برکاتی پاینده و کامل بر حجّت خدا و ولیّ او در روی زمین و شهرهای او، بر خلیفه او بر خلق و بندگان خدا و بر فرزند پاک نبوّت و باقیمانده برگزیده عترت، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام و آشکارکننده ایمان و تعلیم دهنده احکام قرآن و پاک کننده زمین از جور و طغیان و ناشر بنیان عدل و احسان در طول و عرض جهان، حجّت قائم و مهدی منتظر برگزیده خدا و فرزند ائمه پاکان و وصیّ و فرزند اوصیاء پسندیده پیامبر خاتم که رهنمای خلق او و دارای مقام عصمت است، فرزند امامانی که همه با مقام عصمت، هادی خلقتند.

سلام بر تو ای عزّت بخش اهل ایمان که ضعیف و ناتوانند.

سلام بر تو ای ذلیل و خوارکننده کافران متکبر و ستمگر.

سلام بر تو ای مولای من ای صاحب زمان.

سلام بر تو ای فرزند رسول خدا.

سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین.

سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء بزرگ زنان

عالم.

سلام بر تو ای فرزند امامان و حجتهای خدا که

معصومند و پیشوایان بر همه خلق عالم اند.

سلام بر تو ای مولای من.

سلام و تحیت خالصانه با ایمان، بر امامت و

ولایت شما، شهادت می دهم که شما پیشوا و

رهنمای عالمید به گفتار و کردار و شمائید آنکه

جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آنکه پر

از جور و بیداد گردیده است.

پس خدا ظهورت را زود گرداند و خروجت را

آسان و زمان سلطنتت را نزدیک سازد و یاران و

یاوران را بسیار نماید و وعده فتح و ظفری که به

شما فرموده به زودی روا گرداند او راستگوترین

سخن گویان است که خود (در قرآن) فرموده:

(ما می خواهیم بر اهل ایمان که (ظالمان) آنان را

ضعیف و ناتوان کرده منت گذاشته و نعمت بزرگ

عطا کنیم و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث

اهل زمین گردانیم).

ای مولای من، ای صاحب الزمان، ای فرزند رسول خدا، حاجتهای من (حوائج خود را ذکر کن) پس شما در برآمدن حاجاتم به درگاه خداوند شفاعت کن که من به شما در برآمدن حاجاتم رو آورده‌ام، زیرا می‌دانم که برای شما نزد خداوند شفاعت مقبول و مقام پسندیده و بلند است.

پس به حقّ آن کسی که شما را به فرمان خلافتش مخصوص کرد و برای حفظ اسرار علم خود برگزید و به حقّ آن شأن و مقامی که برای شما نزد خدا است که از خدا درخواست کنید که همه مطالب و حوائج را برآورد و دعایم را مستجاب کند و غم و اندوهم را برطرف گرداند.

چند نمونه از

کتبی که بوسیله

«نشر یاران قائم

علیه السلام» منتشر شده

است.

ملاقات

با امام عصر عليه السلام

تزکیہ روح

پاسخنامہ

امام زمان عليه السلام

و سيّد بحر العلوم

امام زمان عليه السلام

و سيّد بن طاووس

امام زمان عليه السلام

و شيخ مفيد